هادیانه
کسب حلال

پیامبر اکرم(ص) فرمود: طَلَبُ الْحَلَال فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَ مُسْلِمَه
کار کردن برای کسب روزی حلال بر هر زن و مرد مسلمان واجب است.
جامع الاخبار(شعیری) / ص ۱۳۹

کاشانه
مدیرمسئول: محمد جواد اخوان
سردبیر: غلامرضا صادقیان
دبیر ویژه‌نامه: حسین گل‌محمدی
همکاران تحریریه: نیره ساری، مرضیه بامیری
نیره محمودی، محبوبه قربانی
چاپ: همشهری

گروه سبک زندگی
پرونده
گرامیداشت مقام کارگر

روایت دخترانه از دست‌های پینه‌بسته، در ایامی که مزین به گرامیداشت مقام دختران و کارگران است

بابای من قهرمان است

نیره ساری

ولادت حضرت معصومه(س) و روز دختر که می‌رسد، شهر پر می‌شود از شعارها و هدیه‌های رنگی! اما در گوشه گوشه همین شهر، دخترانی هستند که نه هدیه‌ای می‌خواهند و نه شعاری را باور دارند؛ دخترانی که آرزوی‌شان یک روز کامل بازی با پدری کارگر است که همیشه خسته و درگیر لقمه‌ای نان است. روز دختر برای خیلی‌ها یعنی هدیه و جشن و کیک اما برای دختران خانواده‌های کارگر، یعنی رؤیاهایی که با صدای زنگ ساعت ۴ صبح شروع و با صدای در آهنی مغازه‌ها تمام می‌شوند؛ دخترانی که پدران‌شان شاید نتوانند برای‌شان عروسک بخرند، اما هر شب با لبخند و بازوانی پر از خستگی، برای‌شان دنیایی از امنیت می‌سازند. شاید این دخترها را در خیابان‌ها و شهرها ببینیم و از کنارشان بگذریم. شاید ندانیم که شب‌های‌شان با ترس، روزهای‌شان با دغدغه و آرزوهای‌شان با احتیاط بافته شده‌اند، اما هر کدام‌شان قهرمان قصه‌ای هستند که پدر، با دستان خسته‌اش، هر روز برای‌شان می‌نویسد. این گزارش، صدای آنهاست؛ دخترانی که پدرشان کارگر است... و با تمام سادگی‌شان، عمیق‌ترین تصویر از عشق را ترسیم می‌کنند.

■■■

■روایت دخترانه از پدران کارگر

ساعت ۱۰ صبح است و هوا هنوز بوی شب قبل را می‌دهد. خیابان خلوت است، جز آن سوی پارک که چند زن با فرزندان‌شان روی نیمکت‌ها نشسته‌اند. وارد بوستان می‌شوم، اما این‌بار نه برای پیاده‌روی و لذت بردن از دیدن شکوفه‌های بهاری... آمده‌ام تا گوش باشم، برای شنیدن صدای دخترانی که پدران‌شان هر روز، صبح زودتر از خورشید بیدار می‌شوند، برای رفتن به ساختمانی نیمه‌کاره، به مغازه‌ای شلوغ، به میدانی که صدای گاری‌ها در آن گم می‌شود یا کوچه‌هایی که فقط شب‌ها تمیز می‌شوند. روز دختر است، اما هدیه ما برای آنها نه عروسک است، نه گل. فقط یک سؤال ساده: از بابا و آرزوهاش چی می‌دونی؟

نرگس ۵ساله: نرگس روی تاب نشسته، موهایش را مادر بافته و لباسش گل گلی است. وقتی می‌پرسم بابای شما چه‌کاره است؟ لبخند می‌زند: «بابام توی خیابون کار می‌کنه. میره آشغال جمع می‌کنه، ولی نه از خونه‌مون!» می‌پرسم دوسش داری؟ سرش را به نشانه تأیید محکم بالا و پایین می‌برد: «خیلی! هر شب که میاد، اگه خسته نباشه، منو قل می‌ده!» و بعد آرام می‌گوید: «می‌خوام بزرگ شم، براش یه کفش نو بخرم... کفشش سوراخه، بارون میاد جوراباش خیس میشن.»

ترمه ۶ساله: ترمه با چشمان درخشان می‌گوید: «بابام نون می‌پزه! توی همین نانوایی کار می‌کنه و همیشه شبا برام نون داغ میاره.» می‌پرسم: دوست داری بابا میاد خونه چی کار کنی؟

«باهاش بازی کنم! ولی هر روز خیلی خسته میاد خونه. من می‌خوام وقتی بزرگ بشم، مثل بابام نون بپزم.» چشمانش پر از امید است، در حالی که دست کوچکش را به سمت نان داغی دراز می‌کند که در دستان مادرش است و همزمان با خوردن نان از من دور می‌شود.

معصومه ۷ساله: پدرش کارگر میوه‌فروشی «آقامهدی» محله است. وقتی از او می‌پرسم باباش چه‌کار می‌کنه، لبخند می‌زند و با افتخار می‌گوید: «بابام توی میوه‌فروشی کار می‌کنه. میوه‌ها رو مرتب می‌کنه و همه مردم ازش خوششون میاد.» از معصومه می‌پرسم می‌دونی روز دختر چه روزیه؟! در شگفتی می‌گوید، بله که می‌دونم، تولد حضرت معصومه(س) است. بابام همیشه برام گل می‌خره و میگه تو هم معصومه منی. به معصومه می‌گم میدونی آرزوی بابا برای تو چیه؟ کودکانه می‌گوید: می‌خواد من دکتر بشم.

فاطمه ۱۴ ساله: بابام توی کارگاه تولیدی چوب کار می‌کنه. همیشه با تعهد کارش رو انجام می‌ده و خیلی وقت‌ها هم ساعت‌ها اضافه کار می‌کنه تا من بتونم درس بخونم. بابام همیشه می‌گه زحمت کشیدن هیچ‌وقت بی‌ثمر نیست. وقتی به من نگاه می‌کنه، می‌گه همیشه باید بهترین باشی. من به حرف‌هاش عمل کردم و الان توی مدرسه به عنوان شاگرد اول شناخته می‌شم

حنا ۶ساله: حنا که شاهد گفت‌وگوی من با معصومه است با چهره‌ای کمی جدی می‌گوید: «بابای منم میره باربری. خیلی سخت کار می‌کنه.» از او می‌پرسم که وقتی پدرش از سر کار به خانه می‌آید، چه احساسی دارد، می‌گوید: «وقتی میاد، من خیلی خوشحالم. باهاش می‌خندم و بازی می‌کنم. دوست دارم زودتر بیاد.»

یلدا ۱۰ساله: یلدا را در سوپرمارکت دیدم. در حالی که دستانش در دست پدرش گره خورده، می‌گوید: «بابام روزها توی یک مغازه پلاستیک‌فروشی کار می‌کنه. خیلی خسته میاد خونه، ولی هر شب برام قصه می‌گه. من با قصه بابام می‌خوابم.» از او می‌پرسم آرزوت برای بابا چیه؟ بابام برای خودش یه مغازه بزنه، مجبور نباشه روزها از صبح تا شب کار کنه. خیلی دوست دارم روزی برسه که بتونم برای بابام یه مغازه بزرگ درست کنم.»

فاطمه ۱۴ساله: در ادامه، مقصد پارک محله هرندی است. فاطمه کنار مادرش نشسته و از هوای بهاری لذت می‌برد. می‌گوید: «بابام توی کارگاه تولیدی چوب کار می‌کنه. همیشه با تعهد کارش رو انجام می‌ده و خیلی وقت‌ها هم ساعت‌ها اضافه کار می‌کنه تا من بتونم درس بخونم.» از او در مورد گفت‌وگوهای خاص پدر دختری می‌پرسم که می‌گوید: «بابام همیشه می‌گه زحمت کشیدن هیچ‌وقت بی‌ثمر نیست. وقتی به من نگاه می‌کنه، می‌گه همیشه باید بهترین باشی. من به حرفاش عمل کردم و الان توی مدرسه به عنوان شاگرد اول شناخته می‌شم.»

سولماز ۱۷ساله: در فاصله‌ای دیگر دختری با لباس مدرسه برادر کوچکش را تاب می‌دهد. سولماز نام دارد. با چشمان پر از افتخار به من می‌گوید: «بابام یه لوله‌کش حرفه‌ای است. خودش همیشه می‌گه که هیچ‌چیز مثل درست کردن مشکل یه خونه حس خوبی نمی‌ده. منم وقتی می‌بینم چطور دیگران از کارش راضی هستن، بهش افتخار می‌کنم.»

سمیرا ۱۵ساله: سمیرا را در کافی‌نت همان محله دیدم. لبخندی پر از آرامش روی صورتش دارد و می‌گوید: «پدر من شغل آزاد داره، تعمیرات وسایل برقی انجام می‌ده. خیلی زحمت می‌کشه که من بتونم از زندگی‌ام لذت ببرم.» از او می‌پرسم چه چیزی بیشتر از همه از پدرش یاد گرفته، می‌گوید: «بابام همیشه می‌گه هیچ‌چیز بهتر از اینکه خودت رو باور کنی نیست. با همین حرفش من به هدف‌هام رسیدم و الان خیلی خوب می‌تونم دروسم رو مدیریت کنم.»

■روایت آخر: آرزوهایی در امتداد خاک

در دل یک روستای دورافتاده، جایی که زمین‌ها پر از زحمت و روزهای سخت کشاورزی است، دختری جوان به نام راحله با پدر کارگرش در خانه‌ای ساده و کوچک زندگی می‌کند؛ خانه‌ای که شاید دیوارهایش از سیمان و آجر نباشد، اما پر از عشق و امید است. پدرش هر روز صبح زود به مزارع می‌رود و از اول صبح تا شب در خاک و گل دست می‌برد، گاهی هم برای تأمین مخارج زندگی به کارگاه‌های ساختمانی می‌رود. دست‌های زخمی و خسته‌اش، نشان از سال‌ها تلاش بی‌وقفه دارد.

راحله می‌گوید: «پدرم همیشه می‌گه باید برای زندگی بهتر جنگید. همیشه بهم می‌گه که نباید به چیزهایی که داریم قانع بشیم، باید به دنبال چیزی بزرگ‌تر باشیم. من هم همیشه گفته‌ام که می‌خوام روزی معلم بشم. می‌خوام به بچه‌های روستامون درس بدم تا بتونن دنیای خودشون رو تغییر بدن.» او ادامه می‌دهد: «پدرم همیشه به من می‌گه که باید به درس و تحصیل اهمیت بدم. می‌گه من هیچ‌وقت مثل اون نباید بی‌وقفه دست به خاک بزنم. پدرم همیشه برام از آرزوهای خودش می‌گه. می‌گه آرزوی من اینه که تو یک روز معلم بشی و به همه بچه‌های این روستا فرصت‌های جدید بدی. می‌گه من می‌خوام تو آینده‌ات از سختی‌هایی که کشیدم رها بشی.»

■قهرمانان خانواده

و شاید، فقط شاید، یادمان بماند دختر یک کارگر، فقط یک «دختر» نیست... مثل همان دختر وزیر و سفیر و دکتر و مهندس و... آینده کشور ماست. دخترانی که هر کدام‌شان با پدری ساده، زندگی پیچیده‌ای را با امید، معنا کرده‌اند. در خانه‌هایی که شاید تلویزیون بزرگ نداشته باشند، اما قلب‌های بزرگی دارند. در خانواده‌هایی که سفر شمال‌شان شاید فقط نقشه باشد، اما لبخند کنار سفره‌شان واقعی‌ترین سفر دنیاست. این پدران، شاید تیتر اخبار نباشند، شاید نام‌شان در خیابان‌ها ثبت نشود، اما در دل فرزندان‌شان، اسم‌شان کنار کلمه «قهرمان» حک شده است و این دختران، آینده ایران هستند. نه با لباس‌های گران، بلکه با قلب‌هایی پر از امید، نه با تکیه بر سرمایه، بلکه با ستون‌هایی از تلاش و نه با ناز و نعمت که با عزت و احترام.

آسایش خانواده در دست‌های پینه‌بسته تو

محبوبه قربانی

قهرمان من پدرم است، حتی اگر لباسش نارنجی باشد و دستانش پینه‌بسته باشد؛ دست‌هایی که برای من و خانواده بهترین مرهم و امنیت‌بخش است؛ پدری که خانه‌مان را فقط با کاهگل و آجر نساخته، آن را با عشق ساخته است؛ عشقی که گاهی بوی نان تازه می‌دهد و گاهی بوی خاک و روغن. پدری که ستون خانه است حتی اگر دیر به دیر به خانه بیاید. پدرم کارگری است که غرورش خستگی‌ناپذیر است... جملاتی که بعضی دختران با آنها دنیا را معنا می‌کنند، مخصوصاً وقتی درباره پدری بگویند که دست‌های پینه‌بسته‌اش را با افتخار می‌بوسند. قهرمان آنها در کوچه‌های ساده و خانه‌های کوچک، کت و شلوار و کراوات ندارد، دست‌های پینه‌بسته و چهره‌ای آفتاب‌سوخته دارد. پدری که نامش در هیچ کتاب تاریخی نیامده، اما ستون واقعی خانه است. این روایت‌ها، صدای دخترانی است که با افتخار از پدران کارگرشان می‌گویند و قدر خستگی‌های روزانه پدرشان را که تضمین آسایش خانواده است، خوب می‌دانند.

■■■

شیرین ۱۰ ساله، اهل اسلامشهر کنار قاب عکس پدرش می‌ایستد و با چشمانی پر از افتخار می‌گوید: «بابام هر روز ساعت ۵ صبح سر کار می‌رود. بعضی وقت‌ها ظهر که به خانه برمی‌گردد، از پا درد ناله می‌کند ولی شب که می‌شود با من بازی می‌کند! به من می‌گوید وقتی می‌خندی انگار همه خستگی‌ها یادم می‌رود. من هم همیشه به او می‌گویم: بابا! وقتی بزرگ شدم، می‌خواهم دکتر بشوم و اول تو را خوب کنم.»

هستی ۱۳ ساله، دختر یک کارگر ساختمانی است. می‌گوید: «دوست ندارم کسی طوری بگوید پدرم کارگر است که انگار این شغل عیب دارد. من به او افتخار می‌کنم! پدرم دارد برای مردم سقف می‌سازد. یک بار دستش بریده اما گفت باید ادامه بدهم، چون قول داده‌ام این ساختمان را تمام کنم. از او یاد گرفتم هیچ وقت قولی ندهم که نتوانم به آن عمل کنم.»

زینب ۱۱ ساله، دختر کارگر خدماتی پارک با لبخند تعریف می‌کند: «پدرم در پارک کار می‌کند. همیشه می‌گوید کار عیب نیست، تنبلی عیب است. هر شب که به خانه می‌آید، لباس‌هایش را درمی‌آورد، وضو می‌گیرد و می‌گوید: خدایا شکرت که امروز را به پایان رساندم. من هم از او یاد گرفته‌ام هر شب شکرگزار باشم. گاهی برایش نقاشی می‌کشم و رویش می‌نویسم: «بابای عزیزم، تو قهرمان منی.»

ریحانه ۹ ساله، دختر نانوا با شیطنت کودکانه می‌گوید: «پدرم همیشه بوی نان تازه می‌دهد! صبح خیلی زود، وقتی من هنوز خوابم، می‌رود. بعضی وقت‌ها در خواب صدای در را می‌شنوم و می‌فهمم که رفته است. عصر که باز می‌گردد، همیشه برایم یک نان داغ می‌آورد. یک‌بار گفت: «ریحانه! این نانی که می‌پزم اگر با عشق باشد، برکت می‌آورد.» من هم یک روز برایش نقاشی‌ای کشیدم که در آن تصویر نانوایی‌اش بود. آن نانوایی را در یک قلب بزرگ کشیدم.»

محدثه ۱۵ ساله، دختر کارگر کارخانه با لحنی پر از غرور می‌گوید: «ما وضع مالی خوبی نداریم اما هر چه داریم، پدرم با عرق پیشانی‌اش برایم خریده است. وقتی لباس کار می‌پوشد، حال و هوای دیگری دارد. یک‌بار به مادرم گفتم: چرا پدر این قدر سخت کار می‌کند؟ گفت: چون تو دختری و باید همیشه احساس امنیت و آرامش داشته باشی و این یعنی پدر؛ ستون خانه.»

وقتی پای صحبت فرزندان دختر کارگران می‌نشینید در کلام‌شان مفاهیمی هست که در هیچ کلاس درسی آموزش داده نمی‌شود. پشت حرف‌ها و نگاه‌شان چیزی هست که در کتاب‌های درسی نیامده است؛ احترام، عشق و قدردانی. دخترانی که با افتخار از پدران زحمتکش خود سخن می‌گویند، برای خود آینده‌ای می‌سازند که در آن، سختکوشی مایه شرم نیست بلکه افتخار است

الهه ۱۲ ساله، دختر یک راننده تاکسی هم با ذوق می‌گوید: «پدرم بیشتر وقتش را در ماشین می‌گذراند، حتی وقتی باران می‌بارد. یک‌بار به من گفت: «تا وقتی لبخند تو را ببینم، خسته نمی‌شوم»، من هم همیشه یک شکلات کوچولو در کیفش می‌گذارم. پدرم شعر هم بلد است! یک‌بار که از مدرسه آمدم، با لحن شاعرانه گفت: «دختر من مثل آفتاب است، دلم به او گرم است!» خندیدم، اما ته دلم گرم شد.

نرجس ۱۶ ساله، دختر کارگر خدمات شهری با افتخار می‌گوید: «وقتی پدرم با لباس نارنجی به خانه می‌آید، همیشه یک کیسه کوچک زباله هم همراهش هست. می‌گوید: این را از سر راه مردم برداشتم تا زمین تمیز بماند. یک‌بار گفت: «شهر را مثل خانه‌مان تمیز می‌کنم.» آن روز فهمیدم پدرم فقط برای من زحمت نمی‌کشد، برای همه تلاش می‌کند.»

فاطمه ۱۴ ساله، دختر کارگر معدن با بغضی فروخورده می‌گوید: «پدرم دو هفته در معدن کار می‌کند و فقط جمعه‌ها به خانه می‌آید. وقتی می‌آید، همه ما به سمت در می‌دویم. دست‌هایش سیاه است، اما وقتی صورتم را لمس می‌کند، انگار تمام خستگی‌هایش از بین می‌رود. یک‌بار گفت: «فاطمه! تو تنها کسی هستی که وقتی بغلم می‌کنی، همه فشار کار معدن یادم می‌رود.»

آتنا ۱۱ ساله، دختر باربر بازار گفت: «پدرم همیشه می‌گوید: «آتنا! کار من سنگین است، ولی غرورم سبک نمی‌شود.» من هم به او افتخار می‌کنم. یک‌بار مردی به او گفته بود حیف است این مرد بار ببرد. ناراحت شدم، اما پدرم گفت: «آتنا! ننگ، بی‌غیرتی است، نه باربری.» همان شب برایش یک داستان نوشتم.»

زهرا ۱۳ ساله، دختر جوشکار می‌گوید: «پدرم هنگام کار عینک مخصوص می‌زند، چون نور جوش خطرناک است. یک‌بار برایم گفت: «گاهی آدم باید سخت ببیند تا چیز زیبایی بسازد»، سپس با دستان خودش یک گل فلزی ساخت. هنوز آن را دارم. سنگین است، اما هر بار که آن را در دست می‌گیرم، حس می‌کنم دلم محکم‌تر شده است.»

دختری ۱۲ ساله با چشمانی پر از امید و لبخندی که نمی‌توانست از روی صورتش برداشته شود، گفت: «پدرم کارگر انبار یک کارخانه است. هر شب که برمی‌گردد، لباسش پر از بوی آرد و روغن است ولی وقتی مرا بغل می‌کند، انگار دنیا را بغل کرده است. او می‌گوید: «دخترم! کار بدون تو معنا ندارد.»

دختری ۱۰ ساله با صدایی کودکانه و سرشار از احترام به پدرش چنین می‌گوید: «پدرم هر روز ساعت ۵ صبح بیدار می‌شود و با موتور به سمت کارخانه می‌رود. همیشه می‌گوید: دخترم، صبح که در خواب هستی، دعایم را می‌خوانم و راهی می‌شوم. نان حلال باید در خواب شما هم جاری باشد.»

دختری ۱۳ ساله هم از مهر بی‌پایان پدرش برای‌مان گفت. «پدرم رفتگر است. همیشه می‌گوید: وقتی خیابان را تمیز می‌کنم، انگار مسیر مدرسه تو و دوستانت را پاک می‌کنم. هر روز از پنجره نگاهش می‌کنم و برایش دست تکان می‌دهم، آن هم با افتخار.»

بعد از همکلامی با این دختران بود که فکر کردم، شاید آنها در خانه‌های مجلل زندگی نکنند یا لباس‌های گران‌قیمت نپوشند اما در کلام‌شان مفاهیمی هست که در هیچ کلاس درسی آموزش داده نمی‌شود. پشت حرف‌ها و نگاه‌شان چیزی هست که در کتاب‌های درسی نیامده است؛ احترام، عشق و قدردانی. دخترانی که با افتخار از پدران زحمتکش خود سخن می‌گویند، برای خود آینده‌ای می‌سازند که در آن، سختکوشی مایه شرم نیست بلکه افتخار است.

جستار

دکتر مهنا حسین‌زاده، پژوهشگر حوزه زنان و خانواده:

«حمایت خانوادگی» عاملی مؤثر در افزایش تاب‌آوری زنان کارگر است

فاطمه صبور

در تقویم رسمی کشور، روزی به نام کارگر ثبت شده است، برای آنانی که با دستان خسته از تلاش، نان زندگی را از دل سختی‌ها بیرون می‌کشند. در کنار مردانی که در گرمای کارخانه‌ها عرق می‌ریزند و در سرمای کارگاه‌ها خستگی‌ناپذیر کار می‌کنند، زنانی نیز هستند که بار زندگی را بر دوش می‌کشند؛ زنانی که گاه نان‌آور اول خانه هستند و در عین حال، نقش مادر، همسر و پرستار عاطفه‌های خانواده را نیز ایفا می‌کنند؛ زنانی که نه تنها در عرصه تولید و اشتغال حضوری مؤثر دارند، بلکه با صبوری و تلاشی دوچندان، چراغ خانه را نیز روشن نگه می‌دارند. این زنان کارگر در مسیر زندگی خود با چالش‌های متعددی مواجهند که گاه بر سلامت روان، جسم و حتی روابط خانوادگی‌شان تأثیر می‌گذارد. حضور همزمان در خانه و محل کار، فشارهای زیادی را بر آنان تحمیل می‌کند؛ از یک سو، ساعات طولانی کار و مسئولیت‌های شغلی آنان را از فضای خانواده دور می‌سازد و از سوی دیگر، پس از پایان کار، با وظایف خانوادگی متعددی روبه‌رو هستند. این فشار دوگانه، گاهی به استرس‌های شدید، فرسودگی روحی و خستگی مفرط منجر می‌شود.

■■■

زهرا ۳۸ ساله، کارگر یک کارگاه تولید پوشاک می‌گوید: «واقعاً زندگی سختی دارم. کار در کارخانه روزهای طولانی و پر از فشار کاری به دنبال دارد. از طرفی مسئولیت‌های خانه و بچه‌ها روی دوش من است. بعد از یک روز سخت کاری، باید به خانه بروم، غذا بپزم، به بچه‌ها کمک کنم یا تکالیف مدرسه‌شان و دیگر کارهای خانه را انجام دهم. این فشار دوگانه بعضی وقت‌ها خیلی خسته‌کننده است، اما نمی‌توانم از هیچ کدام صرف نظر کنم. خانواده‌ام به من نیاز دارد.»

فاطمه ۴۲ ساله، کارگر رستوران نیز اظهار می‌کند: «ساعات کاری طولانی و شب‌کاری‌ها واقعاً برایم سخت است. وقتی به خانه می‌رسم، بچه‌ها خوابیده‌اند و دیگر فرصتی برای وقت‌گذراندن با آنها ندارم. همه سعی و تلاشم را می‌کنم تعادل را برقرار کنم اما بعضی اوقات این کار خیلی دشوار است.»

حضور زنان کارگر در محیط‌های شغلی تأثیرات مختلفی بر خانواده‌ها دارد. از یک سو، درآمد حاصل از کار زنان می‌تواند به بهبود شرایط اقتصادی خانواده‌ها کمک کند و فشار مالی را کاهش دهد اما از سوی دیگر، غیبت مادران در خانه ممکن است بر روابط عاطفی اعضای خانواده، به ویژه کودکان تأثیر منفی بگذارد.

مریم ۳۰ ساله، کارگر در یک کارخانه تولیدی می‌گوید: «کار در کارخانه نیاز به تلاش فیزیکی زیادی دارد و وقتی به خانه می‌رسم، احساس می‌کنم توان انجام کار دیگری را ندارم. بچه‌ها به من نیاز دارند ولی باید به کارهای خانه رسیدگی کنم. بعضی شب‌ها واقعاً از خستگی نمی‌توانم توجه کافی داشته باشم، به همین خاطر احساس می‌کنم دختر چهارساله‌ام پرخاشگر شده است.»

سمیه ۳۵ ساله، کارگر تولید لبنیات نیز می‌گوید: «از وقتی شروع به کار کردم، وضعیت مالی‌مان بهتر شده ولی بچه‌ها همیشه گلایه دارند که چرا مثل قبل برای آنها وقت نمی‌گذارم. بعضی روزها حتی نمی‌فهمم کی می‌خوابند یا تکالیف‌شان را انجام می‌دهند. دلم برای لحظه‌های ساده‌ای مثل شام خوردن کنار هم تنگ شده است.»

لیلا ۲۹ ساله، کارگر فروشگاه زنجیره‌ای بیان می‌کند: «پسر کوچکم خیلی زود دچار اضطراب شد. مدام از من می‌پرسد چرا خانه نمی‌مانم یا چرا مثل مادران دوستانش با او بازی نمی‌کنم. من برای آینده او کار می‌کنم ولی گاهی احساس می‌کنم الان فرزندم را گرفته‌ام.»

برای کاهش فشارهای روزمره زنان کارگر، ضروری است حمایت‌های اجتماعی از جمله بیمه‌های اجتماعی، خدمات بهداشتی و روان‌شناختی و شرایط مناسب برای مراقبت از فرزندان در محل کار وجود داشته باشد. این حمایت‌ها می‌توانند به بهبود کیفیت زندگی زنان کارگر و خانواده‌های‌شان کمک کنند.

نسرین ۴۵ ساله، کارگر نظافتچی می‌گوید: «شغلم نظافت است و ساعات کاری‌ام معمولاً از صبح زود تا شب طول می‌کشد. در این مدت باید تمام کارهای خانه را هم انجام دهم. وقتی به خانه می‌رسم، احساس می‌کنم بدنم توان تحمل بیشتری ندارد. بعضی روزها مجبورم تمام شب را بیدار بمانم تا بتوانم به کارهای خانه رسیدگی کنم. بچه‌ها نیاز به توجه دارند، اما خودم گاهی اوقات توان اینکه به آنها رسیدگی کنم را ندارم. کنار این همه فشار کاری نه بیمه دارم و نه هیچ تضمین و آینده شغلی.»

در میان تمام این سختی‌ها و فشارهای زندگی، آنچه می‌تواند باری از دوش زنان کارگر بردارد، همراهی و درک اعضای خانواده است. وقتی همسران، فرزندان یا مادران خانواده، دوشادوش زن کارگر می‌ایستند، خستگی‌ها کمتر، دلگرمی‌ها بیشتر و زندگی متعادل‌تر می‌شود.

دکتر مهنا حسین‌زاده، پژوهشگر حوزه زنان و خانواده درباره تأثیر چالش‌های زندگی زنان کارگر بر زندگی خانوادگی‌شان می‌گوید: «وقتی از نگاه ترحمی به زن خارج شویم و او را از دریچه لطافت و ظرافت نگاه نکنیم، آنگاه قضاوتی از واقعیت وجودی زن خواهیم داشت و به این نکته حیاتی و زندگی‌ساز می‌رسیم که ریشه تعلیم و تربیت فرزندان در خانه شکل می‌گیرد و کسری حضور زن یک تأثیر نقصی و چالشی همه‌جانبه خواهد داشت. کار در خانه بدون کمک مردان یا با کمک کم مردان، زیست اختصاصی زن در بارداری، شیردهی و نگهداری فرزند پس از فعالیت سخت و طاقت‌فرسا در محیط کار به یک محیط پرکار و تلاش سخت دیگر نیز بار مضاعفی خواهد داشت که رفته رفته و به‌تدریج باعث خوردگی روح و جسم زن خواهد شد و تا رسیدن به سن بازنشستگی توانایی و قدرت کار او کم شده و فشار بر او زیاد می‌شود، ضمن اینکه پس از بازنشستگی هم دیگر آن تاب و توان لازم برای ادامه زندگی را نخواهد داشت.»

وی در مورد کاهش این فشارهای مضاعف افزود: «مهم‌ترین اولویت، دولت‌ها و سازمان‌های غیردولتی است که می‌تواند در راستای افزودن امکانات، خدمات رفاهی و سفرهای تفریحی خانوادگی با اولویت به زنان کارگر شاغل باشد. از طرف دیگر می‌شود با تشکیل کلاس‌ها و کارگاه‌های لازم، برای ترمیم و بازسازی روح و جسم آنها و همچنین حفظ بنیان خانواده و تحکیم آن همت گماشت، البته اگر در شیفت‌های کاری فرصت‌های قوی‌تری برای استراحت، رفاهیات، آسایش روحی و روانی آنها انجام داده شود، کاهش آلام، مشقات و سختی‌های آنها را نیز می‌توان شاهد بود.»

در نهایت باید گفت زنان کارگر، نماد همزمان صبوری، توانمندی و ایستادگی هستند؛ زنانی که در میان هیاهوی کار و زندگی، بی‌ادعا چرخ خانه و جامعه را به حرکت درمی‌آورند. آنان تنها نیروی کار نیستند، بلکه قلب تپنده خانواده و پناهگاه عاطفی فرزندان هستند.

به گفته دکتر حسین‌زاده در راستای حمایت از این بانوان، تنها حمایت‌های ساختاری از سوی دولت و نهادهای اجتماعی کافی نیست بلکه همراهی و همدلی اعضای خانواده، به ویژه همسران، نقش کلیدی در ایجاد تعادل میان مسئولیت‌های شغلی و خانگی دارد. زمانی که مردان خانواده مسئولیت‌های خانه را به درستی تقسیم کنند و فرزندان نیز درک درستی از شرایط مادر داشته باشند، همبستگی خانوادگی تقویت می‌شود و زنان با توان بیشتری می‌توانند نقش‌های متعدد خود را ایفا کنند.

جامعه‌ای که برای آرامش و سلامت زنان کارگر اهمیت قائل باشد و خانواده‌ای که بر پایه تفاهم و مشارکت بنا شود، بی‌شک آینده‌ای روشن‌تر، پایدارتر و انسانی‌تر را پیش روی خود خواهد داشت. رسیدگی به دغدغه‌های زنان کارگر، نه تنها یک ضرورت اجتماعی، بلکه گامی برای ارتقای کیفیت زندگی همه اعضای خانواده و جامعه است.